۱۸. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۸/۱۵)

۱۸. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۸/۱۵) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - دوشنبه، ۱۵ آبان ماه ۱۴۰۲ موضوع : عدم ورود اشکال مرحوم خوئی بر جمع رتبی بین حکم واقعی و ظاهری در تقریر مرحوم نائینی، فعلیت انشائات طولی در موطن هر انشاء، استظهار انشاء طولی از آیه حرمت اکل میته و فرض اضطرار

- پیش‌گفتار(چکیده)
- تاریخ بحرانهای ریاضی
- لزوم آشنایی با برنامه نویسی
- بررسی روایت «الشمس ستّون فرسخا فی ستین فرسخا»
    - فرسخ آسمانی یا فرسخ زمینی؟
- استفاده معصوم از الفاظ مانوس عرف در بیان معارف
- عدم ورود اشکال مرحوم خوئی بر جمع رتبی بین حکم ظاهری و واقعی در تقریر میرزای نائینی
    - فعلیت انشائات طولی در رتبه خودشان و رفع اشکال تضاد
- تطبیق فعلیت انشائات طولی در آیه حرمت اکل میته و فرض اضطرار

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
عدم ورود اشکال مرحوم خوئی بر جمع رتبی بین حکم واقعی و ظاهری در تقریر مرحوم نائینی، فعلیت انشائات طولی در موطن هر انشاء، استظهار انشاء طولی از آیه حرمت اکل میته و فرض اضطرار

موضوعات فرعی:
تاریخ بحرانهای ریاضی
لزوم آشنایی با برنامه نویسی
بررسی روایت «الشمس ستّون فرسخا فی ستین فرسخا»
استفاده معصوم از الفاظ مانوس عرف در بیان معارف
عدم ورود اشکال مرحوم خوئی بر جمع رتبی بین حکم ظاهری و واقعی در تقریر میرزای نائینی
تطبیق فعلیت انشائات طولی در آیه حرمت اکل میته و فرض اضطرار

تاریخ بحران‌های ریاضی

شاگرد: دیروز فرمودید بحث ریاضی به ترتیب از تابع، حد، مشتق است، درحالی‌که بر عکس است. از سیر آن‌ها نکته‌ای مد نظر داشتید؟

استاد: گفتم الآن در کلاس‌ها و کتاب‌های ریاضیات، به دانش‌آموز ابتدا تابع را یاد می‌دهند، بعد حد را یاد می‌دهند و بعد سراغ مشتق می‌روند. و حال این‌که دانشمندانی که مسیر تاریخ ریاضی را طی کرده‌اند، تابع و حد را نمی شناختند. برای آن‌ها ابتدا مشتق و انتگرال کشف شد، بعد در بروه ای به چالش های عجیبی برخورد کردند - برهان در ریاضیات عالی - حد، آن بحران را حل کرد.

شاگرد: پس در مورد این سیر نکته خاصی ندارید.

استاد: شش-هفت جلسه است؛ شاید تا نه جلسه بشود، اندازه‌ای که مثل من طلبه مطالعه کرده‌ام، مطالعات عمومی طلبگی، هفت-هشت جلسه شده است. آن‌ها را عرض کرده‌ام؛ شاید هفت جلسه شده باشد. هنوز یکی-دو جلسه مانده است. در فدکیه چهار جلسه از آن‌ها هست. اگر خواستید مراجعه کنید. آن چه که خیلی مهم است و شما را خیلی زود با ریاضیات آشنا می‌کند، تاریخ بحران‌های ریاضیات است. مسائل و مشکلات ریاضی خیلی داریم. در طول تاریخ بوده. مرحوم شیخ بهائی در پایان خلاصة الحساب می‌فرمایند: من هفت مسأله مشکل‌های که حکماء برای آن چقدر وقت صرف کرده‌اند را برای شما می‌گویم، تا خیال نکنید که کار به این سادگی‌ها است؛ بلکه چقدر برای این‌ها خون دل خورده شده. این را در پایان خلاصة الحساب می‌فرمایند.

از جملاتی که خیلی لطیف است و شوخیای از شیخ بهائی است، در پایان تشریح الافلاک است. عرض کردم کتاب خیلی خوب و عالیای است. این‌ها تراث علماء است. زحمت کشیده‌اند. در پایان تشریح الافلاک شیخ فرموده‌اند: «هذا ما غفلت عنه عوائق الزمّان و لم يتنبّه له طوارق الحدثان و الحمد للّه ربّ‌العالمين»[1]؛ مشغله های دنیا غفلت کرد و این را نوشتم، چیزهایی که پیش می‌آید و باعث می‌شود آدم کار نکند، متوجه نشدم، لذا من تشریح الافلاک را نوشتم. این شوخی زیبایی است. واقعاً هم کار علمی مشکل است.

خدا رحمت کند آیت‌الله کازرونی را! از علماء بزرگ یزد بودند. تحصیلاتشان هم در اصفهان بوده است. عالم بزرگی بودند. این جمله را در همان اوائل طلبگی از ایشان شنیدم؛ خیلی وقت‌ها یادم می‌آید. می‌فرمودند: «لکل شیء آفت اما للعلم آفات»؛ هر چیزی یک آفت دارد، اما علم آفت‌ها دارد.

علی ای حال این مشکلات ریاضی خیلی زیاد بوده. شیخ هفت تا از آن‌ها را می‌گویند. در قرن بیستم، بیست و دو مشکل هیلبرت معروف است. در یک سمینار بیست و دو مشکل ریاضی را گفت، هنوز یازده یا دوازده مورد از آن‌ها مانده است. منظور من این مشکلات نیست. اما آن چه که شما را وا آشنا می‌کند شناخت بحران است. در تاریخ ریاضی چهار-پنج بحران بیشتر نیست. تاریخی از این بحران‌ها را در سه-چهار جلسه خدمتتان عرض کردم. سعی هم کردم تطبیقی باشد. یعنی اینطور نباشد که تنها مطالب آن‌ها گفته شود؛ بلکه هم مطالب علماء بزرگی که داشتیم را عرض کردم و هم مطالبی که آن‌ها گفته‌اند. نمی‌دانم در آن جلسات، تابع و حد را گفته‌ام یا نه. شاید در جلسه هفتم یا ششم باشد. اگر نگفته باشم دو جلسه دیگر می‌شود. منظور این‌که این یکی از بحران‌هایی بود که پیش آمد. وقتی مشتق و انتگرال را کشف کردند، به‌خاطر مسائل و

کاربردهایی که داشت، در آن فضا ریاضیات دچار بحران شد. با مفهوم حد آن بحران حل شد. در تحری اقلیدس هم عرض کردیم، وقتی عدد گنگ کشف - رادیکال دو- شد، ریاضیات و حساب کلاً دچار بحران شد. تناسب‌های فیثاغورسی، همه به هم ریخت. اگر آن بحران حل نشده بود، ما اصول اقلیدسی هم نداشتیم. ایودوکسوس شاگرد افلاطون بود؛ خیلی بعد از فیثاغورس است. او این مشکل بحران اعداد گنگ را حل کرد. وقتی آن مشکل را حل کرد، اصول اقلیدس نوشته شد، تناسب بر آن مبناء درست شد. تا حالا هم که بعد از اینکه حد آمد، آنها را طور دیگری حل می‌کنند. این عرض من بود.

---

[1] تحفة الأحباب (شرح فارسی بر تشریح الافلاک شیخ بهائی) نویسنده : ذهنی تهرانی، سید محمد جواد جلد:۱ صفحه : ۸۳

لزوم آشنایی با برنامه نویسی

شاگرد: اینکه تأکید داری طلبه باید برنامه‌نویسی بداند، منظورتان از آن چیست؟

استاد: ببینید یک چیزهایی کلیات زبان‌های برنامه‌نویسی است. وقتی شما بدانید این‌ها چه کار می‌کنند؛ مه‌ندس نرم‌افزار چه کار می‌کند و بعد برنامه‌نویس چه کار می‌کند، ذهن شما یک نظم خاصی پیدا می‌کند و هم درک می‌کند؛ این برای کارهای علمی شما نافع است و هم بعداً برای کارهایی که نیاز دارید.

اما اینکه کدام زبان باشد، حالا وقتی آشنا شدید. زبان‌ها جوراجور است. زبان‌های ساده هست. شاید زبانی که الآن باز است - سی شارپ مایکروسافت «Open source» نیست- پایتون است. «Open source» است و زبان خیلی قوی سطح بالا است. قوی‌ترین زبان همین است. شبکه‌های عصبی را در هوش مصنوعی نوعا با همین پایتون و کتابخانه‌های آماده‌ای که دارند می‌نویسند. نوع ابزارهایی که در گوگل استفاده می‌کنند را با پایتون می‌نویسند. من این‌ها را بلد نیستم. فقط عرض می‌کنم؛ تجربه‌ای است؛ ما به سن پیری رسیدیم و برای ما ممکن نیست، اما شما در سن جوانی برای آن وقت زیادی نگذارید که به تمرکزتان در علوم طلبگی صدمه بزند. اما مدیریت زمان کنید. مثلاً در هفته نیم ساعت. یا در روز ده دقیقه. این ده دقیقه در هر روز را در یک سال و پنج سال آینده می‌بینید چه می‌شود. منظور من این است که یک چیزی که پر فایده است از دست نرود.

جلوتر هم عرض کردم؛ من یک خاطره خیلی خوبی از همین کد نویسی‌ها دارم. المنطق را که در صحن مسجد فاطمیه مباحثه می‌کردیم، در بین مباحثه حالات خاصی برای من پیش می‌آمد. دقیقاً یادم هست که چطور می‌شد. دو نفر از آقایان بودند که خوش ذهن بودند، بین مباحثه رفت‌وبرگشت می‌شد، یک دفعه من بی اختیار می‌گفتم این حیثیاتی که الآن برای ما ظهور کرد، اگر هزار سال دیگر هم همه بحث کنند و به سر و کله هم بزنند، جدا کردنشان سخت است. نمی‌شود. آن می‌گوید تو حرف من را نفهمیدی و دیگری می‌گوید تو حرف من را نفهمیدی. آدم یک دفعه می‌بیند که در اینجا ده حیثیت است؛ الفاظ هم کم است، هر کدام یکی از آن‌ها را می‌گیرند؛ حالا بیا تا این ده تا روشن شود. این حال من در آن مباحثه بود. تا اینکه این زبان‌ها را بعداً دیدم؛ یک حالت وجدی به من دست دارد که نمی‌توانم توضیح بدهم. چرا؟ به‌خاطر اینکه کسانی که این کدها را می‌نوشتند سر و کارشان با یک هم مباحثه نبود که بگویند حرف من را نمی فهمی. بلکه یک کد را می‌نوشت و غلط عمل می‌کرد. می‌گفت من که درست نوشته ام، تو چرا اینطور غلط می‌روی؟! آن هم با زبان بی زبانی می‌گفت من یک سیم مسی و مدار هستم، تو خودت می‌دانی! باید برگردی و خودت آن را اصلاح کنی! دقیقاً به این صورت بود. باگ گیری که می‌کنند همین است. مدام بر می گرد تا ببینی کجا را اشتباه کرده است. می‌فهمد که در اینجا اشتباه کرده است.

> 10:31

لذا اولین باری که قبل از پایتون، سی شارپ آمد، ظاهراً اولین زبانی که به تمام معنا شیء گرا بود همین سی شارپ بود. بعدش زبان‌های دیگر هم آمد. قبل از آن «C++» بود اما اصل زبان C، شیءگرا نبود. بعد آن را با پلاس، شیء گرا کردند. وقتی هم شیء گرا می‌شد برای هوش مصنوعی کاربرد خیلی خوبی داشت. زبان C از اساس شیءگرا بود، پایتون هم همینطور بود. یعنی تمام ساختارشان روی چیزی است که به درد هوش مصنوعی می‌خورد.

منظورم این بود: اولین بار که در آن کتاب شیء گراء دیدم، شما نمی‌دانید بعضی از واژه‌ها هست که نزدیک هم است، مدتی کار می‌برد تا خود شما بفهمید فرق اینها چیست. یعنی حیثیات به قدری نزدیک هم است که فرق آن‌ها برای ما که هنوز کار نکرده‌ایم سخت است. اگر ما آستین بالا بزنیم و پنج-شش برنامه بنویسیم و از اینها استفاده کنیم، آن وقت می‌فهمیم که اینها فرق دارد. خدای متعال همه اینها را در ذهن ما قرار داده، اما تا فرق اینها را با لدقة متوجه شویم و پیاده شود، نیاز به این کارهایی داشته که انجام داده‌اند.

بررسی روایت «الشمس ستّون فرسخا فی ستین فرسخا»

فرسخ آسمانی ای فرسخ زمینی؟

علی ای حال آقایان فرمایشاتی را فرمودهاند. بعد از مباحثه دیروز بحثهای خوبی شد. آنها نیاز است که به این حرفها ضمیمه شود. همچنین مطالب دیگری را تذکر دادند. بحثی که در آخر مباحثه دیروز فرمودند تا مراجعه کنم و مربوط به مباحث هیئت ما میشود را بهصورت خلاصه عرض میکنم. فرمودند در تفسیر برهان روایتی هست که حضرت فرمودند خورشید شصت فرسخ در شصت فرسخ است. در بحارالانوار در جلد پنجاه و هشت السلامیه، صفحه صد و چهل و هشت، این روایت آمده است. «...والشمس ستون فرسخا في ستين فرسخا ، والقمرأربعون فرسخا في أربعين فرسخا»؛ هر فرسخ اگر پنج کیلومتر باشد، شصت ضرب در پنج میشود سیصد کیلومتر. یعنی خورشید سیصد کیلومتر است؟! این چه طور میشود؟!

ببینید این روایت ذیلی از یک روایت معروف پر بحثی است که این ذیل در تفسیر قمی هست، اما در کافی و فقیه نیست. اصل روایت از امام سجاد علیهالسلام است. روایت پر حرفی است. مرحوم صدوق به اینجا که رسیدند توضیح دادند. در کافی بدون توضیح آمده. دیگران هم بحث کردهاند. خب در اینکه بین آسمان و زمین یک دریایی هست، وقتی خورشید میخواهد منکسف شود، خدا به ملائکه امر میکند که خورشید را در آن دریا ببرند تا نورش کم شود. این روایت معروف و پر بحثی است. این اصل روایت است. در کافی و فقیه همین اوّلش هست. آن چه که شما در «ستون فرسخا» فرمودید، ذیلی است که در تفسیر قمی هست ولی در فقیه و کافی نیست. این معلوم باشد که ذیل «ستون فرسخا» - برای ارزشگذاری استناد و سند عرض می کنم - در کافی نیامده است. این روایت در دست بزرگان محدثین بوده اما این ذیل را در آن جا نیاورده اند. ولی ذیلش در تفسیر جناب علی بن ابراهیم آمده است.

اصل روایت چیست؟ مفاد روایت خیلی سنگینی است. مرحوم صدوق وقتی به اینجا میرسند میگویند معلوم است که مقصود حضرت از این کسوف، کسوفی که ما میبینیم، نیست. این جور توضیحی از مثل شیخ صدوق بسیار مغتنم است. در فقیه، جلد اول، صفحه پانصد و چهل، وقتی روایت را میآورند، فرمودهاند: «قالَ مُصَنِّفُ هذا الْكِتابِ إنّ الّذي يُخْبِرُ بِهِ الْمُنَجِّمُونَ مِنَ الْكُسُوفِ فَيَتَّفِقُ عَلَى ما يَذْكُرُونَهُ لَيْسَ مِنْ هذا الْكُسُوفِ في شَيْءٍ»[1]؛ یعنی سر سوزنی ربطی به این کسوفی که امام علیهالسلام گفتند ندارد. از کجا میگویید ندارد؟ خب اگر ربطی ندارد پس چرا وقتی کسوف منجمین شد باید نماز بخوانیم؟ «وَ إنّما تَجِبُ الْفَزَعُ إلَى الْمَساجِدِ وَ الصّلاةِ عِنْدَ رُؤْيَتِهِ لِأَنّهُ مِثْلُهُ في الْمَنْظَرِ وَ شَبيهٌ لَهُ في الْمُشاهَدَةِ»؛ این کسوف را که میبینیم، حضرت از این استفاده کردهاند تا بگویند این را که میبینید، دیگری را هم داریم. از این بهخاطر مشابهت، آن را گفتهاند. این را صدوق میفرمایند.

البته لازم نیست بگوییم امام اینطور فرمودهاند. گوی امام علیهالسلام عباراتی را فرمودهاند که هر کسی ذو مسکة باشد، میفهمد. حضرت بعد از اینکه کسوف را توضیح میدهند فرمودهاند تنها شیعیان ما از این کسوف میترسند. این برای هر کسی که میخواهد بفهمد کافی است. و الّا

صغیر و کبیر که مانعی ندارد؛ از قدیم ها از کسوف میترسیدند. در تاریخ هم هست. یک دفعه خورشید در وسط روز تاریک میشود. اما حضرت فرمودند: «ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عِ أَمَا إِنَّهُ لَا يَخْسِفُ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَ لَا لِحَيَاتِهِ وَ لَا يَرْهَبُ إِلَّا مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ مِنْهُمَا فَافْزَعُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى و رَاجِعُوهُ»؛ بگویید «انا لله و انا الیه راجعون». خود حضرت دارند میفرمایند که من میخواهم خیلی چیز بگویم. همین که صدوق فرمودند این کسوف منجمین برای مشابهت است و نظر به آن است. لذا صدوق به این صورت فرمودند: «إِنَّمَا وَجَبَ الْفَزَعُ فِيهِ إِلَى الْمَسَاجِدِ وَ الصَّلَاةُ لِأَنَّهُ آيَةٌ تُشْبِهُ آيَاتِ السَّاعَةِ».

خب حالا آن «ستوّن» چیست؟ مرحوم مجلسی در همین جلد، صفحه صد و پنجاه و پنج تذکری میدهند. ایشان میفرمایند اولاً حضرت قبل از «ستوّن» میفرمایند که مقدار زمین چقدر است؟ «الارض مسيرة خمسمائة عام»؛ پانصد سال سیر کردن دور کره زمین است. خب مرحوم مجلسی میفرمایند به این صورت که نمیشود. معلوم است که زمین خیلی کمتر است. در زمان مرحوم مجلسی چیزهایی بوده که مکرر گفته میشده. محاسبه شده بود. برخی میگویند حالا عدهای درآمده اند و میگویند زمین گرد است. این از واضحات بحارالانوار است. البته نمیخواهم بگویم راست میگویند. میخواهم بگویم این مطالب در زمان ایشان به وفور بوده.

مرحوم مجلسی میفرمایند شاید منظور امام علیه‌السلام از «الارض مسيرة خمسمائة عام»، این است که با تأنی برود و همه کوچه و پس کوچه‌ها را سیر و سیاحت کند. اگر اینطور باشد پانصد سال طول میکشد.

شاگرد: اگر پیاده برود.

استاد: پیاده هم کمتر است. هر پیاده ای بهصورت متعارف در هر ساعت پنج کیلومتر میرود. خب شما در سال ضرب کنید و ببینید چند کیلومتر میشود. خیلی بیشتر میشود. اگر بخواهد پیاده دور کره زمین بزند، پانصد سال نمیشود.

> 20:07

شاگرد: سینه خیز میرود!

استاد: علی ای حال این روایت را باید به چه صورت معنا کنیم؟ مسیر پانصد سال، زمین الهی است. مرحوم مجلسی میفرمایند:

> **قوله عليه السلام « والارض مسيرة خمسمائة عام » لعل المراد أنه إذا أراد إنسان ان يدورجميع الارض ويطلع على جميع بقاعه الظاهرة والغائرة لايكون إلافي خمسمائة سنة ، وكذا المعمور وغير المعمور إذ لو كان المراد المسير على عظيمة محيطة بالارض يكون ذلك في قليل من السنين إن كانت مساحتهم المذكورة في كتبهم حقة لانهم قالوا مساحةمحيط دائرة عظيمة تفرض على الارض ثمانية آلاف فرسخ ، فيمكن قطعه في ثلاث سنين تقريبا ، وكون الشمس ستون فرسخا لعله بالفراسخ السماوية ، أو المراد أن نسبتها إلى فلكها كنسبة تلك الفراسخ إلى الارض...[2]**

«... إذ ولو كان المرام المسير على عظيمة محيطة بالارض يكون ذلك في قليل من السنين»؛ طولی نمی کشد. **«إن كانت مساحتهم المذكورة في كتبهم حقة لانهم قالوا مساحةمحيط دائرة عظيمة تفرض على الارض ثمانية آلاف فرسخ»؛** هشت هزار فرسخ است. ببینید الآن هم همین است. الآن خط استوای کره زمین، چهل هزار کیلومتر است. البته کمی بیشتر. اگر هر فرسخی پنج کیلومتر باشد، همان چهل هزار کیلومتر میشود. منظور من این است که در آن زمان، محاسبه همه اینها و محاسبه دایره عظیمه دور کره، امر متداول و رایج بوده. **«فيمكن قطعه في ثلاث سنين تقريبا»؛** ایشان میگویند اگر بخواهد راه برود در سه سال تمام میشود. پانصد سال تا سه سال خیلی تفاوت دارند.

بعد میگویند حالا چرا شمس شصت فرسخ است؟ «وكون الشمس ستون فرسخا لعله بالفراسخ السماوية»؛ دو جور فرسخ داریم، فرسخ زمینی و فرسخ آسمانی. اصطلاح فرسخ آسمانی چیست؟ من چند لحظهای که گشتم پیدا نکردم. اگر شما پیدا کردید به من هم بفرمایید.

شاگرد: یعنی بیحساب و کتاب است.

استاد: اگر منظور آن است که سهل المئونه است. اما اگر اصطلاح باشد؛ همانطوری که الآن میگوییم سال نوری. بچههای ما هم الآن سال نوری را شنیدهاند. میدانند به چه معنا است. یعنی مقدار مسافتی که نور در یک سال طی میکند. این هم فرسخ سماوی است. بعد احتمال دومی را میگویند که مقداری آن را روشن میکنند. «أو المرام أن نسبتها إلى فلكها كنسبة تلك الفراسخ إلى الارض...»؛ میگویند کره زمین را در نظر بگیرید؛ روی کره زمین شصت فرسخ چه قدر است؟ نسبت شصت به آن، مرام است. مثلاً شصت فرسخ روی کره زمین نسبت به دائره عظیمه چند درجه است؟ مثلاً میگوییم نیم درجه است. نیم درجه کره زمین، شصت فرسخ میشود. خب پس محیط به این بزرگی، نسبتی که شصت فرسخ با او دارد، بسیار زیاد است. یعنی نسبت این شصت به او، بسیار کم است. اما نسبت محیط به آن بسیار زیاد است. حضرت میگویند همین را در جرم شمس و دائره ای که دور میزند ببرید. یعنی مقدار وسعت مدار شمس، مثل نسبت شصت فرسخ روی کره زمین با محیط زمین است. شمس هم نسبت به محیطش همان حساب را دارد.

شاگرد: این براساس زمین مرکزی است؟

استاد: زمین مرکزی مربوط به هیئت تجسیمی است. منافاتی ندارد. همین الآن هم در رصد خانه مختصات زمین مرکزی اجراء میشود. یعنی بشر تمام کارهای هیوی خودش را با مختصات زمین مرکزی انجام میدهد. چون در رصدخانه ها دارند رصد میکنند. یعنی زمین را مرکز میگیرند.

شاگرد: مقایسه آن دیگر ربطی به خورشید ندارد.

استاد: بله، اصلاً این فرمایشات ایشان هر کدامش قابل بحث است. من خواستم بگویم مرحوم مجلسی به این روایت هم فکر کردهاند و برای آن حرف زدهاند.

---

[1] من لا يحضره الفقيه نویسنده : الشيخ الصدوق جلد : ۱ صفحه : ۵۴۰

[2] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۵۸ صفحه : ۱۵۴

استفاده معصوم از الفاظ مانوس عرف در بیان معارف

احتمالی که در مورد فراسخ سهوی گفته اند جای خودش. آن چه که میخواهم عرض کنم که ایشان اشاره نکردهاند، این است: ببینید در کلمات اولیاء خدا وقتی واژههایی به کار میرود، این واژهها را از زبان مانوس ما قرض میگیرند و برای مقصود خودشان به کار میبرند. چون از زبان ما گرفتهاند یک چیزی میفهمیم. مثلاً میگویند بوی بهشت، پانصد سال میرود. سال و پانصد و رفتن. هم سالش را بلدیم، هم پانصد را بلدیم و هم بو را بلدیم و هم اینکه میرود. همه اینها را بلد هستیم، لذا یک مطلب معارفی را در این عبارات بسیار کوتاه القاء میکنند. وقتی القاء کردند به دست کسی میرسد که میفهمد. امثال من، حامل محض هستم؛ الفاظ را حفظ هستم و هیچ درکی از آن ندارم، آن را به دیگری میگویم. اما «رب حامل فقه الی من هو افقه». وقتی به دیگری میگویم او میفهمد که امام میخواستند چه بگویند. فرسخ در اینجا هم چه بسا همینطور باشد.

شاهد آن را در نهجالبلاغه عرض میکردم؛ همه کلمه «سال» را شنیدهایم. بعد میگویند شیطان شش هزار سال عبادت کرد. هر کجا و هر منبری بگویید، میگویید خب شش هزار سال عبادت کرد. امیرالمؤمنین علیهالسلام در ادامه یک فشارکی به ذهنها میدهند؛ «لا یدری أمن سنی الدنیا أم من سنی الآخرة»[1]! یک مفتاحی شد. میگوییم شش هزار سال عبادت کرده اما معلوم نیست که این شش هزار سال دنیا است یا شش هزار سال آخرت است که هر روزش هزار سال است. یا هر روزش پنجاه هزار سال است. « فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»[2].

در اینجا هم چه بسا همینطور باشد؛ حضرت خورشید را میفرمایند، فرسخ در فرسخ را میفرمایند، اما معنایی که حضرت از فرسخ اراده میکنند چیست؟ این کمکم باید از انس با سائر کلمات به دست بیاید. «لایدری امن فراسخ الدنیا ام من فراسخ الآخرة». و این «شمس» هم چیست؟ «إن من ورا شمسكم هذه أربعين عين شمس»[3]؛ بالای این خورشیدی که شما دارید هنوز چهل خورشید دیگر هست. این ورا مکانی است؟ ورا علو معنوی است که ملکوت این شمس است؟ همه اینها معانی صحیحه ای میتواند باشد. این هم اندازهای است که من مطالعه کردم.

---

[1] نهج البلاغه نویسنده : صبحي صالح جلد : ۱ صفحه : ۷۳۴

[2] المعارج ۴

[3] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۲۷ صفحه : ۴۵

عدم ورود اشکال مرحوم خوئی بر جمع رتبی بین حکم ظاهری و واقعی در تقریر میرزای نائینی

فعلیت انشائات طولی در رتبه خودشان و رفع اشکال تضاد

در میان مطالبی که دیروز صحبت شد، مطالب خوبی فرمودند. برخی از آنها را سریع عرض میکنم. در تضاد احکام فرمودهاند: شما تضاد را گفتید که بهخاطر سهولت دستهبندی این فضا حاصل میشود. اما وقتی از آن تضاد و تواطیای که برای سهولت بود، به جایی برویم که وجوب و استحباب تشکیکی میشوند، باز نمیتوان از تضاد فرار کنیم. خلاصه وجوب تشکیک دارد و استحباب هم مراتب دارد،اما خلاصه وجوب، وجوب است و استحباب هم استحباب است. لذا شما میخواهید تضاد را چه کار کنید؟ کما اینکه عبارتی را از محروم خوئی در در استادشان مرحوم نائینی آوردهاند. مرحوم نائینی همان تقریر حرف میرزا را دارند. مطالب خوبی دارند؛ در اینکه تضاد حکم واقعی و ظاهری، به مرتبه برطرف میشود. به گمان من مرحوم نائینی مطلب کاملاً خوبی فرمودهاند. میرزا هم درست گفته اند. اما مرحوم آقای خوئی این حرف را در کردهاند. در ایشان را ببینید. فرمودهاند:

> **و أمّا ما ذكره في الاصول غير المحرزة فغير مفيد في دفع الاشكال، لأنّ اختلاف المرتبة لا يرفع التضاد بين الحكمين، و لذا يستحيل أن يحكم المولى بوجوب شيء ثمّ يرخّص في تركه إذا علم بوجوبه، مع أنّ الترخيص متأخر عن الوجوب بمرتبتين، و السرّ في: أنّ المضادة إنّما هي في فعلية حكمين في زمان واحد، سواء كانا من حيث الجعل في مرتبة واحدة أو في مرتبتين.[1]**

«... لأنّ اختلاف المرتبة لا يرفع التضاد بين الحكمين»؛ تضاد هست نمیتوانید آن را کاری کنید. به صرف اینکه میگویید اختلاف مرتبه هست، تضاد حل نمیشود. **«و لذا يستحيل أن يحكم المولى بوجوب شيء ثمّ يرخّص في تركه إذا علم بوجوبه»؛** وقتی علم به وجوب دارد میتواند بگوید هم واجب است و هم ترک کند؟! تضاد را که نمیتوانند کاری کنند. **«مع أنّ الترخيص متأخر عن الوجوب بمرتبتين»؛** بعداً ترخیص کرده است ولی حل نمیشود. **«و السرّ في: أنّ المضادة إنّما هي في فعلية حكمين في زمان واحد»؛** دو حکم نمیتوانند در زمان واحد بالفعل شوند؛ بکن و نکن. جایز است و جایز نیست. **«سواء كانا من حيث الجعل في مرتبة واحدة أو في مرتبتين».**

29:50

اینها که تکرار می کنم، تکرار نیست. اینها مطالب مهمی است که رفتوبرگشت روی آن خوب است. ببینید الآن در اینجا اگر دو تا باشند، میتوانند بالفعل شوند ای نه؟ بکن و نکن، هر دو بالفعل میشود؟ نمیشود. روشن است. اما اگر گفتیم ثبوتا در طول هم هستند و در دو مرتبه هستند - همانطوری که استادشان میفرمودند - چون ثبوتا در دو مرتبه هستند، تحقق موضوع ثبوتی هر دو، در طول هم در خارج محقق میشود. هر کدام هم در آن مرتبه خودشان بالفعل میشوند. خودش بالفعل میشود و منافاتی ندارد. در اینجا تضادی پیش نمیآید.

---

[1] مصباح الأصول(طبع موسسة إحياء آثار السيد الخوئي) نویسنده : الخوئي، السيد أبوالقاسم جلد: ۱ صفحه:۱۲۳

تطبیق فعلیت انشائات طولی در آیه حرمت اکل میته و فرض اضطرار

مثالی که من از آیه شریفه عرض می‌کنم، این است. به گمانم در پنج-شش مورد در جاهای مختلف، قرآن کریم تذکر می‌دهد که وقتی به خوردن یک چیزی مضطر شدی، خداوند می‌بخشد. همانی که دیروز هم اشاره کردیم. اما یک آیه شریفه هست که برای مقصود من که می‌خواهم بگویم دو تا بالفعل هستند ولی در طول هم هستند و تضاد هم نیست، خیلی مضمون قشنگی دارد. می‌خواستم ببینم مفسرین چه گفته اند اما نشد. مضمون آیه شریفه را ببینید.

> «إِنَّمٰا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»[1].

خب اگر گناهی نیست، مغفرت معنایی دارد؟! آیه را چطور معنا می‌کنید؟ «فمن اضطر ... فلا اثم»؛ اصلاً گناه نیست، خدا که می‌بخشد! خب باید گناهی باشد تا اسم غفور الهی معنا پیدا کند. گناه نیست، خدا می‌بخشد! خب وقتی گناه نیست خدا چه چیزی را ببخشد؟!

شاگرد: دفع اثم است نه رفع آن.

استاد: غفران، ستر است.

شاگرد۲: خداوند به‌خاطر رحمت و مغفرتش این را برداشت.

استاد: با مغفرت، حکم را بر می‌دارند؟! مغفرت ستر است. آمرزش است. با رحمت بله ولی با مغفرتش چه؟

شاگرد۲: یکی بحث آثار وضعی است و دیگری بحث تکلیفی است. تکلیفی آن را با رحمت برداشت و آثار وضعی آن را با مغفرت برداشت. معنای مغفرت عام است.

استاد: مغفرت نزد عرف عام یعنی ستر آثار میته ای که خورده ای مغفرت به‌معنای غفور است؟! وقتی شما می‌گویید «انه غفور» به ذهن عرف عام چه معنایی می‌آید؟ به فرمایش شما بگویم روی یک مبنایی آیه توجیه‌پذیر است، من اصلاً حرفی ندارم. من می‌خواهم بگویم لحن آیه شریفه چیست. به متفاهم عرف نگاه کنید، وجه بالفعل شدن دو حکم طولی ثبوتی را به‌راحتی می‌توانید از این آیه به دست بیاورید. به خلاف اینکه باید یک جوری توجیه کنید و بگویید آثار

وضعی آن است.

اما طولی را ببینید: میته حرام شده اما وقتی مضطر شدی، «فلا اثم علیه». یعنی آن چه که بالفعل است در حکم طولی دوم است؛ حکم اضطراری که آمد، در حال اضطرار، اثم نیست. اما خدای متعال از اصل انشاء ثبوتی حرمت در مرتبه خودش دست برداشته؟! دست برنداشته. هنوز هم میته حرام است اما تو ناچار هستی. نه اینکه من آمدم دست برداشتم؛ کما اینکه الآن اینطور معنا میکنند؛ میگویند چون شما ناچار شدی من شارع از حرفم گذشتم و از آن دست برداشتم. نه! میفرمایند من از آن دست برنداشتم. آن انشاء من در مرتبه خودش مشکلی ندارد، چون تو مشکل داری، «فلا اثم»، اما «غفور». یعنی آن حکم اصلی در مرتبه خودش بالفعل است. و لذا معنا دارد که بگوییم مغفرت هست. مغفرت به این خاطر که الآن آن هم بالفعل است اما در مرتبه خودش.

شاگرد: اینکه در مقام انشاء از آن دست برنداشته و الآن هم بالفعل است، یعنی آثار هم ثابت است. من میخواهم بگویم اثم نیست ولی اگر آثارش بماند با عدالت خداوند سازگار نیست. پس باید بگوییم مغفرت، برداشتن آثار آن است؛ یعنی آثارش این است که برای شما سنگینیای ایجاد میکند که در مسیر عبودیت شما مؤثر است.

شاگرد۲: اثر وضعی، مست کردن که باقی است.

شاگرد: نه، آن اثر وضعیای که در بندگی خداوند مزاحم است.

استاد: کدورت روح.

شاگرد: اگر بگوییم در مقام انشاء هست، پس باید آثاری داشته باشد. آثار تکلیفی آن را برداشتهاند... .

استاد: آن چه که عرض من است، این است: شما هیچ چیزی را قیچی نکنید. ولی در جای خودش آنها را ببینید. یعنی وقتی طولیت تصور شد، آن چیزی که در طول است، هیچ چیزی از آن چیزی که در طول خودش دارد کم ندارد. و لذا میگوییدی اشتراک الاحکام بین العالم و الجاهل. اگر شما ندانید هم هست. چرا؟ چون خدای متعال در موضوع حکم ثبوتی علم را که لحاظ نکرده. گفته میته حرام است. مضطر بشوی یا نشوی. بدانی یا ندانی. در ارتباط طباعی، آن ملاحظه نشده. این مرحله اول است. این پایه کار است و خداوند هم از آن در رتبه خودش دست بر نمیدارد؛ یعنی بگویی حالا که اینطور شد من از همان چیز دست برداشتم. نه. ببینید چقدر تفاوت است بین دست برداشتن با سوار کردن یک حکم روی حکم قبلی. یک وقتی من دست میدارم. خب وقتی دست برداشتم، آن هم رفت. اما یک وقتی میفرمایید من روی حکم قبلی خودم یک چیزی سوار میکنم. طول به این معنا است. یعنی الآن روی آن یک انشائی میگذارم که الآن هم آن انشاء هست، فقط روی آن یک چیزی سوار شد. در همین برنامهونویسی که گفتیم، به آن اوراهال میگویند. یعنی کارهای عجائبی را شبیه این انجام میدهند. یعنی یک چیزی با اینکه موجود است و آتش زیرخاکستر است، اما در این محل رفتار دیگری از آن سر میزند.

شاگرد: منظور شما از فعلی بودن آنها تنجزش نیست. یعنی میخواهید بگویید آن سر جای خودش هست.

استاد: بله، وقتی جاهل است که اصلاً فاعلیت ندارد.

شاگرد: اینکه میگوییدی فعلی است یعنی سر جای خودش هست.

استاد: من فعلی بودن را معنا کردم. یعنی آن چه که مولی در موضوع ثبوتی در نظر گرفته و ملاحظه کرده الآن در خارج موجود است. این مطلب واضح است که مشکلی هم ندارید. ما که فعلی

می‌گویی‌م به این معنا است.

شاگرد۲: چون بخشیده اثمی هم نیست.گویا متأخر شده.

استاد: خوب است. چون بخشیده، «لااثم». چه چیزی را بخشیده؟ اگر حکم بالفعل نیست، چه چیزی را می‌خواهد ببخشد؟!

شاگرد۲: بالفعل است.

استاد: من می‌خواهم همین را عرض کنم. مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند معنا ندارد بگویند هم جایز است بخوری و هم جایز نیست بخوری. خب وقتی در طول هم هستند چرا معنا ندارد؟! یک حکم طبیعی بود که نباید بخوری، الآن در طول او، در این شرائط اضطرار جایز است که بخوری. آن هم بالفعل است. یعنی روی آن سوار شده. نه این‌که از حکم قبلی خودش دست برداشته باشد.

> 38:49

شاگرد: خلاصه فرمایش شما را می‌توان به این صورت گفت: این شخص بما هو طبیعی المکلف «له اثمٌ»، اما بما هو مضطر «لا اثم له». «ان الله غفور رحیم»، می‌گویی این دو با هم هست و این‌که «غفور» می‌گویی به لحاظ همان مکلفی است که «له اثم».

استاد: بله.

شاگرد: یعنی طبق فرمایش شما «فلا اثم له» هم نداریم، بلکه مرتب داریم. «فلا اثم له» به لحاظ صنفی است که الآن مضطر است. ولی به لحاظ این نمی‌گویند «ان الله غفور رحیم»، بلکه به این لحاظ می‌گویند که او همین الآن مکلف است و آن حرمت برای طبیعی مکلف بود و الآن هم هست.

استاد: بله. در حکم ظاهری و واقعی فرض گرفتیم الآن امارهٔ معتبره ای آمده و کاری که عند الله حرام است را می‌گوید حلال است. امارهٔ، مثلاً کذب بوده ای بد فهمیده‌اند. علی ای حال برای او حجت بوده و گفته حلال است. ولی فی علم الله این امارهٔ غلط است و حکم حرمت است. روی مبنای تضاد، الآن کسی که دنبال امارهٔ معتبره می‌رود، گناه دارد ای ندارد؟ ندارد. می‌گویی‌م حال که دنبال این امارهٔ رفتی ولی واقعاً این کار حرام بود، خدا تو را می‌بخشد! خب چه چیزی را ببخشد؟! او که گناهی نکرده است. چرا می‌گویی‌م چون گناهی ندارد معنا ندارد که ببخشد؟ چون داریم آن‌ها را در عرض هم و متضاد می‌بینی‌م.

اما اگر طولی دیدیم؛ اگر یک دلیل آمد و گفت شما طبق امارهٔ عمل کرده‌ای، خدا می‌بخشد و خدا غفور است. با این مبنا اصلاً نیازی به تواضل ندارد. طبق آن مبنای تضاد باید تواضل کنیم. شأنیت این بود که اگر می‌دانستی گناه کرده بودی! اما طبق این مبنای طولیت این‌طور نیست. «انّک عملت بالامارة المعتبرة فأخطأت، انه غفور رحیم». شما حرام واقعی را انجام داده‌ای، ولی حجت معتبره بر حلیت داشتی. خدا تو را می‌بخشد. خب خدا چه چیزی را ببخشد؟! با این توضیحی که عرض می‌کنم روشن است. اگر دلیلی به این صورت آمد توجیه نمی‌خواهد. خدا می‌بخشد.

شاگرد: مغفرت تنها در مورد حرمت است یا هر نقصی را شامل می‌شود؟

استاد: بله، لذا من معانی عرفی را گفتم. و الّا اگر بخواهیم توجیه کنیم شاید بالای سی معنا برای مغفرت گفته اند. شاید مکرر گفته باشم که از زیباترین معانی مغفرت این است؛ ذیل آیه شریفه «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ»[2]، حضرت فرمودند: «قل للذین

منان علیهم بمعرفتهم أن یعرفوا الذین لا یعلمون ، فإذا عرفوهم فقد غفروا لهم»[3]، چقدر زیبا است! وقتی شما چیزی به کسی یاد میدهید دارید او را می آمرزید. غافر او هستید. تا این اندازه است. همین که آقا فرمودند. خدای متعال وقتی آثار اکل میته و آن کدورت هایی که میتواند در روح شخص اثر بگذارد را از بین میبرد، غافرِ او است. یعنی دارد آن نقص ها را دارد ستر میکند؛ دفع یا رفع. من اصلاً در اینها مشکلی ندارم.

من میخواهم روی حساب ظاهر و متفاهم عرف، وقتی غفور میگوییم مغفرت ذنب است. اگر یک دلیل به این صورت آمد، روی مبنای انشائات طولی، دیگر نیازی به آن وجوه ندارید. به‌صورت ظاهر خودش معنا میشود. چون این بالفعل است، به عنایت بالفعل بودن چیزی که در آن ملاحظه اضطرار و علم نشده بود، خدا او را می آمرزد. یعنی الآن حرام انجام دادهای، حرامی که نسبت به موضوع ثبوتیاش بالفعل بود. نه بیش از این. یعنی در موضوع ثبوتی، شارع مقدس، عجز تو را قید نکرده بود. او گفته بود اکل میته حرام است، روزه واجب است. همان هایی که مفصل در اقصر الطرق عرض کردم. این، مبنای آن است. اگر مبادی آن را ملاحظه نکنید دوباره مبهم میشود. با آن مبادی میفرمایید من آن را در ابتدا قرار ندادهام. همیشه این را عرض میکردم؛ در کوچه میپرسد نماز ظهر چیست؟ میگویید در دین نماز ظهر واجب است. چهار رکعت میخوانند. حال بعد بگویید اگر بچه بود چطور؟ اگر زن حیض بود چطور؟ اگر مسافر بود چطور؟ باز هم چهار رکعت است؟ میگویید اینها برای بعدش است. و الّا آن چیزی که گفتم را میفهمیدم که چه میگویم. من گفتم در شریعت اسلامیه یکی از واجبات نماز چهار رکعتی ظهر است.

شاگرد: اینجا هم مثل «کثیر الشک لا شک له»، است. یعنی موضوع را نگه داشته و حکم را برداشته است. در اینجا موضوع فعلیت حرمت در اکل میته را گذاشته و حکم آن را برداشته است. به‌خاطر رحمت و مغفرتی که داشته. مطلب دیگر در توبه است که میفرمایند «کمن لا ذنب له». اینجا هم معنایش همین است؟ یعنی او فعل حرام را انجام داد و بعد از آن فعل توبه کرد، میفرمایید «کمن لاذنب له». به نظر میرسد اینها با هم متفاوت هستند.

استاد: بله، آن چه که من به دنبالش بودم با هر متفاوت است. آن چه که مقصود من است به این صورت نیست. ولو آنها در موطن خودش درست است. اما آن چه که میخواهم عرض کنم این است: میخواهم بگویم وقتی یک حکم بالفعل است و در موضوع ثبوتی آن، ملاحظهای نشده و آن موضوع الان هست، اقتضاء صدق مغفرت الهی را میآورد.

در مبنای حق الطاعة، مواردی هست که ما میتوانیم بگوییم حتی اگر باعثیت نداشت، فرض معقولی هست که خداوند او را عقاب کند. یعنی وقتی با اقصر الطرق، بالفعل فرض گرفتیم....؛ مثال آن را در چراغهای راهنمایی رانندگی عرض کردم؛ میگویند اگر از چراغ قرمز در شدی باید جریمه بدهی، بعد شما میگویید من مریض داشتم و ناچار بودم. میگویند تو الآن به زندان نمیروی اما باید جریمه بدهی. یعنی ما که جریمه را فرض گرفتیم در آن قید نکردیم، نباید کسی مریض داشته باشد. میخواهم مثال بزنم. یعنی در موضوع تقنینی یک چیزهایی ملاحظه نشده است. وقتی نشده اقتضاء این را دارد. بله، پلیس میتواند تخفیف بدهد و بگوید چون مریض داشتی من تو را جریمه نمیکنم. ولی در متن قانون به این صورت نبود که کسی که مریض ندارد اگر از چراغ قرمز در شد جریمه میشود.

شاگرد۲: اثر فعلیت دوم چیست؟

استاد: فلعیت دوم خیلی کار انجام میدهد. اضطرار چه چیزی میآورد. یعنی الآن او دارد میته را میخورد، این اثر فعلیت دوم است.

شاگرد۲: فعلیتی که حرام است را عرض میکنم.

استاد: من آن را اول می‌گویم. اول و دوم اگر از این طرف نگاه کنی یا از آن طرف نگاه کنی برعکس هم می‌شوند. اگر اول، حرمت اکل میته باشد، دوم این می‌شود که وقتی مضطر شدی دیگر مانعی ندارد. آثارش چیست؟ اینکه الآن می‌خوری و چوبت نمی‌زنند و مذمتت نمی‌کنند.

شاگرد۲: دراین‌صورت غفران هم صدق می‌کند.

استاد: فعلیت دوم که هست، یعنی می‌خورد و چوبش هم نمی‌زنند. او می‌گوید او دارد حلال می‌خورد. فعلیت یعنی چه؟ یعنی چون مضطر است الآن با اتصاف به وصف حلیت میته را می‌خورد. دقیقاً الآن حلال خور است.

حاج آقا می‌فرمودند. کسی از تجار بود. خیلی متمول بود. نزد میرزای قمی نشسته بود. گفت آقا من به جایی رفتم، گرفتار شدم. گفتند باید شراب بخوری. گفتم فلان مقدار پول حساب می‌دهم، حاضر نشدند. گفتم باغی در فلان جا دارم به شما می‌دهم، حاضر نشدند. مدام اضافه کردم تا تقریباً نصف اموالم را شامل شد. اموال مهمی هم بود. آن جا که رسید دیگر حاضر شدند دست بکشند. گفتند خب این را به ما بده، از این اجباری که سر خمر داری دست بر می‌داری. این را برای میرزا به‌عنوان کاری که انجام داده تعریف می‌کرد. حاج آقا می‌فرمودند میرزا تا آخر گوش داد، در آخر فرمود: یک شرب خمر حلال، خدا نصیبت کرد که بخوری، اما نخوردی! یعنی شرب خمری که در حالت اکراه، حلال است؛ این اجحاف مالی باعث شد که حرام شود. میرزا گفتند یک شرب حلال! این عبارتی بود که حاج آقا از میرزا نقل می‌کردند. خود میرزا گرفتار صاحب ریاض شده بودند. به ایشان نگفته بود و بعد از سفره به ایشان گفته بود که کشمش داشت. آن هم جور دیگری بود.

ببینید شما در توجیه اینها، هیچ چیزی را برندارید. اگر از آن ارتکازاتی که دارید چیزی را بردارید، بحث صدمه می بیند. یعنی با این بیانی که من عرض کردم تمام چیزهایی که در وقت اضطرار می‌دانید بر داشته نمی‌شود. همه چیزهایی که می‌دانید موجود است. طولی بودن به همین معنا است. یعنی شما چیزهایی را که در موطن خودش می‌دانید، هیچ‌کدام را به‌خاطر گیر افتادن در تضاد قیچی نکنید. آقا خوئی فرمودند نمی‌شود! برای اینکه تضاد را رفع کنیم باید آن را از فعلیت بیاندازیم. میرزای نائینی در تقریر حرف میرزای بزرگ و شیخ فرمودند چرا نمی‌شود؟! ما تعقل می‌کنیم هر دو بالفعل است. چون دو رتبه است تضاد نیست.

شاگرد: با این بیان شما حتی می‌توان گفت که آن هم منجز شود. هر دو با هم منجز شوند.

استاد: ببینید باید تنجز را معنا کنید. اینجا از الفاظی هست که دو-سه اصطلاح دارد و هر کسی هم یک چیزی را قصد می‌کند. این نمی‌شود. باید دقیقاً تنجز را معنا کنیم. همانطور که من فعلیت را معنا کردم، شما تعریف دقیقی از تنجز بگویید تا بعد بگویید در اینجا تنجز هست یا نیست.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] البقره ۱۷۳

[2] الجاثیه ۱۴

[3] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء ونویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۲۳ صفحه : ۳۸۴